



پژوهش و بارش

آموزش و پرورش

درس سال ۲۰۰۰

لوتن خومی

ترجمه: افسین

آذرماه ۱۳۵۲

شماره ۲

C
W
4

آموزش و پرورش

Foundation for Iranian Studies
Library

Foundation For Iranian Studies
WOMEN'S CENTER
4343 Montgomery Ave., Suite 200
Bethesda, MD 20814

آموزش و پرورش در سال ۲۰۰۰

لوتین خوی

ترجمه

افشین

چاپ دوم

تهران - آذرماه ۱۳۵۲

آموزش و پرورش در سال ۲۰۰۰

لوتن‌خوی (*)

امروز مطالعات و بررسیهای بسیاری در زمینه‌ی آینده‌نگری در کشورهای صنعتی انجام میگیرد، ولی آیا در کشورهای باصطلاح «در حال رشد» این مطالعات به همان اندازه ضروری است؟ به سال ۲۰۰۰ بیش از سی سال نمانده است و اگر ما نگاهی به سی سال گذشته بیفکنیم، تحول آموزش و پرورش در این کشورها بگونه‌ی بی‌نتیجه‌ی نیست که خوش‌بینی را توجیه کند. بجز در معدودی از این کشورها که انقلاب، ساختهای کهن را در هم ریخته و نظم نوینی برپا داشته است، هیچ تغییر اساسی در عقاید و افکار بچشم نمیخورد. الگوهای قدیمی در سایه‌ی لطف و مرحمت مراجع ملی و قدرتهای خارجی که «کمک»های خود را بآنها ارزانی میدارند، نه تنها شکل همیشگی خود را حفظ کرده‌اند بلکه باعث بقای تسلط ایده‌ئولوژیک و فرهنگی میراث دوره‌ی استعمار نیز بوده‌اند. آموزش و پرورش بجای آزادکردن انسانها، آنان را تحت تسلط بیشتری در آورده است. بعضی‌ها خواهند گفت که احتمالاً دولتهای جوان، با توجه به مسایل فوری‌تر خود، وقت آنرا نداشته‌اند که به این آگاهی دست یابند. با این وجود، ده سال استقلال برای آفریقا، بیست سال برای آسیا، یک قرن برای آمریکای لاتین بایستی، برای درك اینکه هیچ چیز مهمتر از آموزش و پرورش برای آتیه آنها نیست، کافی بوده باشد. اما چه آموزش و پرورشی؟ برای که؟ برای چه؟ مسایل واقعی اینها هستند؟ نه مسایل مربوط به توسعه‌ی کمی محض.

(*) - لوتن‌خوی، استاد سوربون، رهبر پژوهش و استاد در موسسه‌ی بررسی توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی دانشگاه پاریس، و مشاور یونسکو است. ترجمه این متن با نظر نویسنده انجام گرفته است و تغییرهایی جزئی نیز که در پارهای عبارات داده شده با موافقت نویسنده بوده است.

توسعه‌ی کمی خود بن بست‌هایش را ظاهر کرده‌است. از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۵ تعداد دانش‌آموزان ابتدایی در آفریقا سه برابر و در آسیا و آمریکای لاتین دو برابر شده‌است؛ تعداد دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه در آفریقا به پنج برابر، در آمریکای لاتین به چهار برابر و در آسیا به بیش از دو برابر افزایش یافته‌است؛ تعداد دانش‌جویان در آفریقا و در آسیا چهار برابر و در آمریکای لاتین سه برابر شده‌است.

این چنین افزایشی نمیتواند همیشه ادامه یابد و در واقع کند شدن آن در سالهای اخیر مشخص بوده‌است. در جایکه یک چهارم یا یک سوم هزینه‌های عمومی صرف آموزش و پرورش شده‌است، بودجه‌ی آن نمیتواند افزایش یابد. بعلاوه چگونگی بازده آن نیز درخور تأمل است. در بسیاری از کشورها بیست درصد بودجه‌ی ملی برای آموزش بیست درصد از جوانان کافی نیست (دلتای بالا، مالی، نیجریه، برون‌دی، دائومه و غیره)، نیمی از کودکان که بمدرسه راه می‌یابند یکسال بعد، آنرا ترك میکنند و از هر ده هزار کودک که به سال اول ابتدائی وارد میشوند یک یا دو نفر به دانشگاه میرسند. بعلاوه این آگاهی وجود ندارد که در نتیجه این نوع گزینش، مدرسه بجای کاهش فاصله‌های اجتماعی آنها را تشدید میکند. زیرا توسعه‌ی کمی محض با بن بست دیگری نیز روبرو میشود: توسعه‌ی آموزش متوسطه و عالی (ده درصد در سال) دو برابر بیشتر از رشد اقتصادی است (۴ تا ۵ درصد در سال)، و در نتیجه تعداد هر چه بیشتری از فارغ‌التحصیلان دوره‌ی متوسطه و حتی عالی موفق به یافتن شغل نمیشوند. این امر حتی در مورد آفریقا، که تا چندی پیش فارغ از چنین مسالهایی بود، نیز صادق است. مشاغل موجود را نیز همیشه افراد قشرهای ممتاز، از طریق روابط خانوادگی و اجتماعی، بدست خواهند آورد

تا در حدود ده سال پیش، این اعتقاد وجود داشت که بالا رفتن سطح عمومی آموزش و پرورش مردم، کاهش نابرابری توزیع درآمدها را در پی

خواهد داشت . آماری که درباره برخی از کشورها در اختیار داریم (استرالیا کانادا، دانمارك، فنلاند، فرانسه، انگلستان، هلند، نروژ، سوئد، آلمان غربی و ایالات متحده) درست نبودن این تصور را نشان میدهد : کاهش نابرابری درآمدها در این کشورها، بجز فرانسه (*)، بسیار کمتر از کاهش نابرابری آموزش بوده است. بنظر میرسد که این امر بنحو بارزتری در کشور های در حال رشد واقعیت دارد. در مکزیک، که از رشد و توسعه اقتصادی و آموزش و پرورشی سریع برخوردار بوده است، آموزش متوسطه و عالی در غنی ترین مناطق متمرکز است و شرایط ورود در موسسات آموزشی و ظرفیت این موسسات بگونه ایست که عملاً فقط طبقات متوسط و ممتاز میتوانند فرزندان خود را با آنجا بفرستند، در دانشگاه ملی مکزیکو، ۳ درصد دانشجویان به خانواده هایی با درآمد بیش از ۳۰۰۰ پزوس در ماه تعلق دارند (در سال ۱۹۶۳)، در حالیکه در سطح ملی فقط نه درصد خانواده ها دارای چنین درآمدی هستند (۲۵ درصد خانواده ها در پایتخت). بدین ترتیب نظام آموزشی مانند یک صافی محصلین را انتخاب و بضرر فقیران عمل میکند (*).

(*) R . HOLLISTER, Enseignement et Repartition des Revenus : quelques investigations Préliminaires, O. C. D. E., Conférence sur les Politiques d'expansion de l'enseignement, Rapport de base NO. II. Paris, 15 avril 1970 .

(*) — David BARKIN, l'Enseignement et l'Inégalité Sociale au Mexique, Revue Tiers — Monde P. 28 .
janvier — mars 1972 .

ادامه‌ی راه کنونی فقط و خامت بن بست اجتماعی و سیاسی را در پی خواهد داشت: ناراحتی و محرومیت تعداد روزافزون کسانی که به مدرسه راه نمی‌یابند یا از مدرسه بیرون ریخته میشوند، کاهش کیفیت، عدم رضایت فارغ التحصیلانی که موفق به یافتن کار نمیشوند و افزایش امتیازات اقلیت برگزیده که افراد خود را اصولاً از بین طبقه‌ی ممتاز کنونی انتخاب میکنند. پول بازهم بیشتر برای آموزش بمعنای امتیازات بازهم بیشتر برای گروهی معدود و بضرر اکثریت خواهد بود. زمان آن رسیده است که ماهیت واقعی آموزشگاه نشان داده شود و یک سازمان واقعا دمکراتیک جایگزین آن گردد. این انقلاب را باید از امروز شروع کرد تا در سال ۲۰۰۰ عمومیت یابد. آموزش و پرورش باید ملی، آزاد کننده و مداوم باشد. آموزش و پرورش فقط با این مشخصات میتواند عامل اصلی رشد و توسعه، بجای سد کردن آن، باشد.

۱- آموزش و پرورش ملی

یکی از کارکردهای اصلی هر آموزش و پرورش انتقال فرهنگ گروه است. اما، در بسیاری از کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین آنچه آموزش و پرورش منتقل میکند نه فرهنگ ملی بلکه فرهنگ خارجی است، و اغلب هم با بکار بردن یک زبان خارجی.

بنابراین باید فرهنگ ملی را دوباره زنده کرد و به آموزش و پرورش وظیفه واقفیش را داد. وظیفه بازیافتن «شخصیت» ملی بی که فراموش شده، مورد خیانت قرار گرفته یا در دوره‌ی استعمار نابود گشته است. وظیفه‌ی دشوار است؛ بعضی حتی این سؤال را مطرح خواهند کرد: آیا باید آن را دوباره یافت؟ آیا این «شخصیت» ملی خود مسوول فساد و زوالی نیست که استعمار را ممکن ساخت؟ آیا امروز این «شخصیت» ملی با فراشد رشد و توسعه یا صنعتی شدن، که ملت باید برای بالا بردن سطح زندگی جمعیت اعتلا بخشد، سازگار است؟ در واقع بهیچوجه منظور این نیست که به گذشته بازگردیم و بدنیای جدید پشت کنیم، بلکه باید نیروهای دیرپایی را بازیابیم که باعث بقای ملتی بوده‌اند، نیروهایی که وجود و حیات آینده‌ی آنرا ممکن خواهند داشت، پیوستگی و اتحادش را بعنوان گروه ضمانت خواهند کرد و در مقابل پندارهای نوگرایی، تکنولوژی و از خود بیگانگی فرهنگی معنا و مفهوم بزندگیش خواهند بخشید.

هر فرهنگی دارای جنبه‌های مثبت و جنبه‌های منفی، جنبه‌های پیشرو و جنبه‌های ارتجاعی است. رژیم‌های محافظه‌کار یا کهنه پرست بر روی جنبه‌های ارتجاعی آن تأکید میکنند: در ویتنام جنوبی، در زمان ننگودین دیم، تبلیغات رسمی، سنت تحکم و زور، سلسله مراتب و اطاعت ملحوظ در کنفوسیونیسیم را می‌ستود، درحالیکه کنفوسیونیسیم حق مردم را نیز به طغیان، زمانیکه دولت وظیفه‌ی خود را انجام ندهد، برسمیت می‌شناسد. آنچه ملی است

میتواند منشاء خارجی داشته باشد و این زمانست که بوسیله‌ی مردم قبول و جذب گردیده و جزء لاینفک فرهنگ شده باشد: بودائیسیم، باوجود منشاء هندیش، در کشورهایی از آسیا که در آنها رخنه پیدا کرده است جزء فرهنگ ملی بحساب می‌آید، همچنین منشاء عربی مانعی برای «ملی شدن» اسلام در آسیا و آفریقا نیست.

چگونه میتوان آنچه را که ملی است و آنچه را که ملی نیست تعیین کرد؟ در وهله‌ی نخست میتوان گفت که آنچه دارای مشخصات زیر است ملی بشمار تواند آید:

- مورد قبول اکثریت مردم بودن؛

- از يك سنت طولانی برخاستن؛

- با منافع اکثریت مطابقت داشتن؛

بنابراین ضابطه‌ی «ملی» در عین حال دارای يك محتوی پیشروست. این ضابطه آموزش را بزبان ملی لازم میدارد، ولی بهیچوجه آموزش زبان خارجی را، که در هر حال در دنیای امروز ضروری است، نفی نمیکند. معذالك، زبان خارجی بعنوان وسیله‌ی ارتباط شفاهی و کتبی، و نه بعنوان ابزار «فرهنگ ادبی»، درس داده خواهد شد.

۲- آموزش و پرورش آزادکننده

آنچه اغلب اوقات در آموزشگاه صورت میگیرد آموزش بمعنای واقعی آن نیست، بلکه انتقال معلومات و دانشی است که بوسیله‌ی يك بزرگسال (آموزگار) به کودکان (دانش آموزان)، وبدون شرکت فعالانه آنان انجام میگیرد. این چنین فراشدی نه فقط قوای خلاق آنان را پرورش نمیدهد، بلکه بر عکس آن را منکوب میکند. بعلاوه به این واقعیت مهم باید توجه داشت که معلومات و رفتارهای منتقل شده، انقیاد و پیروی دانش آموز را از الگوی اجتماعی مشخصی موجب میشود که تعلق

به قشرهای حاکم دارد. این همانست که متخصص آموزش و پرورش برزیلی پالوفره آنرا «آموزش و پرورش در خدمت رام سازی» می نامد و روحیهی پذیرش نابرابری و ظلم و جور را در توده ها رخنه میدهد. يك آموزش و پرورش واقعی برای کودکان و نیز بزرگسالان، شرکت آزادانه و روحیهی انتقادی، گفت و شنود میان آنان و آموزگار را که باید بعنوان «آموزگار» بپذیرد تا بعنوان «روح دهنده» دوباره جان گیرد ضروری میدارد. شرکت آزادانه و انتقادی فقط با دست یافتن به واقعیت از طریق کلمات تحقق می یابد، در حالیکه آموزش سنتی فقط کلمات را تحویل می دهد.

در اینجا توصیف روشی که فرره در برزیل بکار برد، و با هزینهی کم در ظرف چهل روز، به بزرگسالان سواد آموخت، جالب بنظر میرسد. او روش خود را بعنوان «تمرین آزادی» مشخص کرد، روشی فعال بر اساس گفت و شنود، و انتقاد و شکل گرفتن قضاوت که فرد را فاعل مسوول میشناسد نه مفعول بی اراده ای که فرمولهای ساخته و پرداخته را می پذیرد و قبول میکند. فرره مینویسد «معنای سواد آموزی انباشتن جمله ها، کلمات و واژه های جدا از زندگی، چیزهای مرده یا نیمه مرده نیست، بلکه رفتار است که می آفریند یا باز می آفریند. سواد آموزی يك خود آموزی است که انسان را به دخالت در محیطش می کشاند. بنابراین نقش اول مربی آنست که بایسواد، در باره ی موارد مشخص، گفت و شنود کند و وسایل و ابزار سواد آموزی را با او بشناساند. سواد آموزی نمیتواند، مانند يك هدیه یا مقررات تحمیل شده، از بالا داده شود، بلکه باید از داخل به خارج، با کوشش خود بیسواد و با همکاری مربی پیشروی کند. بنابراین ما خواهان روشی هستیم که نه تنها وسیلهی آموزگار بلکه وسیلهی دانش آموز نیز باشد، و محتوای آموزش را با فراشد آن یکسان پندارد» (*).

(*) — P. FREIRE, l'Education : Pratique de la liberté, Paris, Cerf, 1971, P. 116 .

در عوض مدارس مبتنی بر سنت های تحکم ، مجامع فرهنگ سواد آموزان را در پیرامون يك هماهنگ کننده گرد می آورند و با مشارکت خود آنان، از «دنیای شفاهی» شان فهرست بر میدارند. از این «دنیای شفاهی» است، نه از مطالب پیش ساخته ، که کلمات اساسی بدست می آیند . با جدا کردن حروف این کلمات از یکدیگر و مرتبط ساختن آنها در ترکیب های مختلف، میتوان کلمات دیگری بوجود آورد. کلمات اساسی فقط در ارتباط با غنی بودن و بفرنج بودن تلفظشان انتخاب نمیشوند، بلکه تحول محتوا و مفهوم آنها نیز مورد نظر است. کلمه هایی مانند Favela (زاغه)، Chuva (باران)، Arado (گاواهن)، و غیره، در مورد شرایط مشخص ظاهر میشوند، و از طریق ایجاد بحث و گفتگو گروه را به «آگاه شدن از خود» و همزمان با آن، به فراگرفتن سواد کمک میکنند.

بنابراین ایجاد آگاهی و شعور و سواد آموزی، فرآشده مشترک است . بیسوادان فقط در پرتو آگاهی از شرایط زندگی خویش میتوانند بگونه ای انتقادی مکانیسم شکل گرفتن کلمات را جذب کنند و سپس برآختی سیستم اشکال ترسیمی آنرا مورد بررسی قرار دهند. پالوفره تعریف میکند که ، يك بیسواد برازیلیا با گفتن « Tuja'le » در اولین شب سواد آموزی، همه ی حاضران را به هیجان درآورد. این جمله فقط با کسریک حرف، معادل جمله «توهم اکنون می خوانی» بزبان پرتغالی است.

آگاه شدن به توده ها امکان میدهد که مسوولیت های سیاسی شان را بعهده گیرند ، خود انتخاب و گزینش کنند و قضاوت انتقادی خود را پرورش دهند. آگاه شدن ، يك عنصر اساسی دموکراسی واقعی است . آگاه شدن چیزی بالاتر از کسب اطلاعات است. پالوفره می نویسد:

«بجز با کار دگرگون کننده و ژرف انسانها بر روی واقعیت اجتماعی،

آگاه شدن ممکن نخواهد بود» (*).

(*) - همان مأخذ - ص ۳۶ .

از دیدگاه آموزشی و پرورشی، اصل «آگاه شدن» در سوادآموزی کودکان و نیز بزرگسالان و بگونه‌ی وسیعتر، در هر نوع آموزش بکار برده میشود.

۳- آموزش و پرورش مداوم

یک سازمان آموزشی که تمام منابع اجتماع را بکار برد و خود را در خدمت آن بگذارد باید جایگزین آموزشگاه سنتی شود. تمامی جنبه‌های آموزش و پرورش را باید مورد توجه قرار داد، نه فقط نظام آنرا. سازمان آموزشی و پرورشی در هر دهکده برای کودکان و بزرگسالان یک مرکز فرهنگ خواهد بود. همانطور که در بالا درباره‌ی آموزش بزرگسالان صحبت کردیم، آموزش کودکان نیز بر اساس همان اصول آزادی و آگاه شدن انجام خواهد گرفت. در کنار آموزگار الهام بخش، که وظایف آموزش سنتی را با روحیه‌ی نو، انجام خواهد داد، یک مروج کشاورزی، یک تکنیسین همه جانبه و یک پرستار جای خواهند گرفت. از منابع محلی موجود برای تمام آموزشهاییکه مورد نیازند استفاده خواهد شد. بدین ترتیب، آهنگر دهکده کار با آهن، نجار کار با چوب، دهقان کاشتن گیاههای سنتی، و غیره را آموزش خواهند داد.

موضوعها و روشهای کارآموزی در مرکزهای آموزشی هماهنگ خواهند شد: آموزش مواد درسی که اکنون بدون ارتباط با یکدیگر صورت میگیرد، پیچیدگی و غنای زندگی را ظاهر نمیکند. در یک کلاس درس در کنار آهنگر، آموزگار الهام بخش، درباره‌ی حرفه‌ها، کاستها و طبقات اجتماعی، فرآیند صنعتی شدن در کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال رشد صحبت خواهد کرد. او همچنین حساب کردن را یاد خواهد داد، نه اینکه ۲ و ۲ مساویست با ۴ (این همیشه صحیح نیست)، بلکه آموختن احتساب زمانی که برای رفتن از ده به شهر، با پا، بوسیله گاری یا اتوبوس لازم است. حساب کردن، فقط انجام

چهار عمل اصلی و حل مسایل آسان ، بطور شفاهی یا کتبی نیست ، بلکه درك مفهوم عدد، عادت به سنجش، دقت، عینیت و بررسی کردن است.

زمانیکه در جایی امکان فراهم کردن منابع آموزشی محدود است، از وسایل سمعی و بصری باید كمك گرفت. در سال ۲۰۰۰ ممکن است که پیشرفت تکنولوژی فضایی، توسعه‌ی ماهواره‌های تلویزیونی کم‌خرج را، که جوابگوی دو مسأله‌ی اساسی هر طرح آموزشی وسیعی است، مقدور دارد. این دو مسأله عبارتند از: ضرورت رخنه کردن در مناطق روستایی و اریه‌ای همزمان چندین برنامه‌ی درسی برای گروههای گوناگون مصرف کننده در سنین مختلف (*). از دو خطر باید اجتناب کرد: خطر از خود بیگانگی فرهنگی، اگر کشوری برنامه‌های آموزشی را تحت نظر و کنترل ندارد، و خطر از خود بیگانگی مالی، اگر سرمایه‌ی لازم برای تجهیزات گیرنده و فرستنده تا حد زیادی بوسیله‌ی قدرتهای خارجی تامین شود. اما نمایشهای تلویزیونی هر اندازه هم که خوب تهیه شوند، به تنهایی نمیتوانند دانش عملی و تجربی را به آموزندگان منتقل کنند، و شرکت فعالانه‌ی آنها را در آموزش ضروری دارند. دانش آموزان برای آنکه مشاهده، سنجش و استدلال مبتنی بر روش عملی را بیاموزند باید خودشان به‌تمرین - با دستهایشان، و بروی اشیاء و ماشینها - پردازند. هر سازمان آموزشی باید دارای يك کتابخانه و مجموعه‌ی از صفحات آموزشی، کارگاهها و وسایل فنی و علمی باشد. اگر کشور هنوز فقیر است، این تجهیزات در محلی مرکزی متمرکز خواهد شد و دانش آموزان بنوبت برای تمرین و آزمایش با آنها خواهند آمد. در باره‌ی

(*) - هم‌اکنون دو طرح برای بکار بردن ماهواره‌های آموزشی از طریق تلویزیون وجود دارد. هندوستان موافقت‌نامه‌ای با ایالات متحده آمریکا امضاء کرده که طبق آن پرتاب يك ماهواره در سال ۱۹۷۳ و شروع برنامه‌های آن در سال ۱۹۷۴ پیش‌بینی شده است. برنامه‌ها در ۵۰۰۰ دهکده گرفته خواهند شد که در ۲۰۰۰ دهکده مستقیماً از ماهواره خواهد بود. برنامه‌ی سازمان ملل برای رشد و توسعه، طرح یونسکو را برای بررسی امکان پرتاب يك ماهواره‌ی آموزشی برای آمریکای لاتین، در سال ۱۹۷۱ تصویب کرد.

ارزش وسایل سمعی و بصری نباید خیالهای واهی کرد. این وسایل بخودی خود نمیتواند مجردات و محسوسات را با یکدیگر پیوند دهند، فکر عمیقی در باره‌ی يك تجربه‌ی عملی برانگیزند، يك روش علمی را القاء کنند و چگونگی بکار بردن آنرا در مورد تمام مسایل آموزش دهند. علاوه بر این نواقص، خطرهای از خود بیگانگی فرهنگی و مالی، که ما در بالا مطرح کردیم، نیز واقعاً وجود دارد

آموزش در جهت حل مسایل انجام خواهد گرفت: مسایل محلی، و همچنین منطقه‌ای، و بمنظور برداشتی والاتر از دلبستگی‌های خاص، آگاهی از سهم بودن در مشکلات بسیار و گام نهادن بسوی يك دید ملی. این کار با تحلیل وضع موجود شروع می‌شود و در آن گروه آموزشی و اهالی، پیر و جوان، زن و مرد عملاً شرکت خواهند کرد. همچنین یافتن راه حل برای مسایل زیر باتفاق انجام خواهد گرفت و در صورت لزوم مسوولان دهکده نیز دعوت به همکاری خواهند شد: چگونگی بهسازی مسکن، بهداشت، تندرستی عمومی؛ از بین بردن خشکسالی، کمبود آب و حشرات مضر؛ بهبود وسایل و ابزار کشاورزی، کود زمین، دانه و تخم؛ اشتغال مردم در فصل بیکاری و تامین درآمدهای جدید برای آنان از طریق بکار بردن وسایل و ابزار محلی، و غیره. کودکان در تمام این کارها نقش خود را بعهده خواهند گرفت و از این رهگذر روحیه‌ی مدنی کسب خواهند کرد.

بطور خلاصه، خصوصیات زیر مرکز فرهنگ را از آموزشگاه سنتی مشخص میکنند:

- ۱) - مرکز فرهنگ برای کودکان و بزرگسالان بوجود می‌آید؛
- ۲) - آموزگار نقش الهام‌دهنده (Animateur) را در گروه آموزش - توسعه بازی میکند و در کنار او مروج کشاورزی، يك تکنیسین صنعتی و يك پرستار در گروه قرار میگیرند. این گروه تمام منابع آموزشی محلی

رابکار میبرد: دهقانان، آهنگران، نجاران، ماهیگیران و غیره .
جوانان در آموزش خردسالان شرکت میکنند؛

(۳) - آموزش در جهت شکوفان کردن استعدادهای فردی در خدمت اجتماع است . بررسی و حل مسایل با اشتراك مساعی انجام میگیرد ؛
چگونگی خدمات به اجتماع با در نظر گرفتن منافع اکثریت تعیین میشود. آموزش و پرورش باید برای همه، وبمعنای واقعی کلمه بازار انتقاد سیاسی را فراهم کند؛

(۴) - تمام کودکان باید در ۱۵ سالگی، سال ورود به بازار کار، در حد مطلوبی دانش و توانایی کسب کنند . این سطح از دانش و توانایی است که باید بعنوان پایان تحصیلات عمومی تعریف شود نه تعداد سالهای تحصیلی. سال تحصیلی، مردودیت و ترك تحصیل دیگر وجود نخواهد داشت.
هر کس بر حسب میزان توانایی و چگونگی سرعت خود در آموزش ، کار میکند و هیچکس از آموختن کنار گذاشته نخواهد شد. اگر کودک قبل از ۱۵ سالگی سطح لازم را کسب کرده میتواند مرکز فرهنگ را برای تحصیلات بالاتر ترك کند . مرکز از زندگی طبیعت پیروی میکند ، کودکان با والدین خود زندگی (مسالهی شبانه روزی بدین ترتیب طرح نخواهد شد) وآنان را در کارهایشان یاری میکنند . آموزشگاه دیگر محله‌یی دور افتاده و جدا از جامعه نیست . خود مرکز بوسیله‌ی اهالی ده ساخته و اداره خواهد شد .

دولت موظف خواهد بود که گروه آموزشی و همچنین مواد و وسایل درسی را فراهم کند. این روش موجب افزایش اشتغال میشود (زیرا احتیاج مرکز به انواع آموزگاران از مدرسه سنتی بیشتر است) و نیاز به ساختمان آموزشگاه را کاهش خواهد داد . هزینه‌های غیر مستقیم (ساختمان- امور اداری) بنفع هزینه های مستقیم آموزشی. کاهش و در نتیجه بازده افزایش می‌یابد.

در زمان خروج از مرکز، دانش آموز تصدیقی دریافت میکند که درجه دانش و قابلیت او، موضوعهای مورد توجه او و کوششهای او که به عمل آورده است، گواهی میکند. دانش آموز، که کارها و تمرینات بسیاری را انجام داده است، از زمان خروج از مرکز میتواند مسوولیت انجام حرفه‌های ساده‌ی را بعهده گیرد.

او همچنین اعتبارات آموزشی، خواه برای ادامه‌ی تحصیلات و خواه برای دوباره دنبال کردن آن در آتیه را دریافت میکند. بیست سال پیش، این اعتقاد وجود داشت که: آموزش متوسطه‌ی همگانی تا ۱۸ سالگی، هم دمکراتی کردن آموزش و هم شکوفان ساختن استعدادهای فردی را موجب میشود. اما دنیا تغییر میکند و دانشها آنچنان سرعت کهنه میشوند که امروز ایجاد دوره‌های متناوب باز آموزشی و تکمیلی کارگران به افزودن دوره‌ی آموزش اجباری ترجیح داده میشود. ایجاد اعتبارات آموزشی جوابگوی این احتیاج است: دانش آموز میتواند شروع بکار کند، و بدین ترتیب مسوول شود، اما میتواند هر لحظه مجدداً تحصیلات خود را شروع کند. شروع مجدد تحصیلات برای او بدلیل مشخصی است، و چون علاقمند است ذوق و شوق بیشتری برای آموزش نشان میدهد، در حالیکه دانش آموزان در حال حاضر ملول و کسل میشوند، و حقاً اکثر درسها را بدون ارتباط با واقعیت مییابند.

دو وظیفه‌ی مهم را باید جامعه عهده‌دار شود: از یک سو باید کار و اشتغال برای تمام کسانی که تقاضای آن را دارند فراهم کند، یا حداقل، آنچنان شرایط اقتصادی و مالی بوجود آورد که آنان بتوانند برای خود، کاری ایجاد کنند؛ از سوی دیگر یک نظام آموزشی مداوم بوجود آورد. در این نظام، در کنار موسسات آموزشی رسمی، متوسطه و عالی، که بگونه‌ی بهتری بازندگی اقتصادی و اجتماعی درهم آمیخته میشوند، بمیزان زیادی از رادیو، فیلم، تلویزیون آموزشی و همچنین آزمایشگاه زبان، آموزش برنامه‌ی و ماشین حسابگر استفاده خواهد شد. تمام این وسایل آموزشی باید بوسیله‌ی جامعه

در اختیار همه‌ی کسانی که خواهان آموزش هستند (بعنوان مثال : در مراکز فرهنگ شهری و روستایی) قرار گیرد . کسانی که احتیاج به راهنمایی بیشتری دارند میتوانند از خدمات مربیان حرفه‌ای ، که در موسسات آموزشی رسمی درس میدهند، کمک گیرند. آیا لازم به یادآوری است که انقلاب آموزشی بدون از بین بردن «افسانه‌ی دیپلم» نمیتواند انجام پذیرد؟ دیپلم مجدد همان خواهد شد که بایستی همیشه باشد : گواهینامه‌ی درجه‌ی از دانش و قابلیت؛ و صرف داشتن دیپلم برای یافتن کار کافی نخواهد بود. از دانش و قابلیت تمام داوطلبان اشتغال امتحان بعمل خواهد آمد.

بدین ترتیب، جامعه واقعا جامعه‌ی آموزشی خواهد شد. آموزش و پرورش، نه فقط کودک، بلکه انسان را در سراسر زندگی در بر خواهد گرفت . آموزش مسوولیت و آمادگی برای مقابله با تغییر ، به انسان اجازه خواهد داد که ارزش های انسانی و ارزش های علم و تکنولوژی را همساز گرداند و پاسدار آزادی خویش گردد.